

روشنفکران و ادبیات دوره مشروطه

دکتر عبدالرضا سیف

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
و علیرضا ذاکر اصفهانی - فرهاد و فرزاد زیویار و حسن اسماعیلی
(از ص ۱۰۳ تا ۱۲۳)

چکیده:

ادبیات ایران در دوران انقلاب مشروطیت کاملاً تحت تأثیر تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. این تحولات به نوبه خود ریشه در رفت و آمد نخبگان سیاسی و فکری جامعه ایران به غرب از قبیل سیاحان، بازرگانان، دیپلمات‌ها، دانشجویان و از سوی دیگر آمد و شد اتباع مغرب زمین به ایران به ویژه در ساحت ایران شناس و یا شرق شناس و بازرگان و نیروی متخصص است.

ویژگی مهم ادبیات دوره مشروطه استفاده از زبان محاوره‌ای و ساده برای ارتباط فکری با توده‌های مردم بود. نثر گذشته همان نثر منشیانه و درباری است که کاربرد آن در میان خواص بود.

واژه‌های کلیدی: مشروطه، ادبیات، روشنفکران، غرب، ایران.

مقدمه:

وضعیت فکری، فرهنگی ایران سال‌های پایانی قرن ۱۳ هـ - ۱۹ م بسیار شکننده و بی‌ثبات است. اگر در دوره‌های قبل ایرانیان توانسته بودند با جذب عناصر فرهنگی اسلام و البته تاثیرگذاری بر آن از یک هویت فرهنگی منسجمی برخوردار گردند و بویژه در دوره صفویه آنرا در ابعاد مختلف به نمایش گذارند و از همه مهمتر بر پایه آن نظام سیاسی تأسیس نمایند، در این دوره آنچنان دچار تشتت می‌شوند که نه تنها فاقد آن نظام سیاسی قدرتمند هستند، بلکه در عرصه‌های دیگر نیز خود را ناکام می‌یابند. این مقطع درست در سال‌های مواجهه ایرانیان با مدرنیسم غرب است. مدرنیسمی که از رنسانس سر برآورده و در طول سه الی چهار سده سرعت رشد می‌نماید و درزمینه‌های عدیده‌ای در مقابل بلاد شرق رخ می‌نمایاند. مهمترین وجه مدرنیسم ابعاد تکنیکی و فنی آنست که به لحاظ در دید بودن دیگران و بویژه مسلمانان خاورمیانه و بطور خاص ایرانیان را مسحور خود می‌سازد.

مسلمانان در مواجهه با تمدن جدید عکس‌العمل‌های مختلفی نشان می‌دهند. بیشترین عکس‌العمل‌ها خود را در غالب جنبش‌های اصلاحی نشان می‌دهند. از جمله سر آمدان این جنبش‌ها باید از سید جمال الدین اسدآبادی نام برد. البته این جنبش‌ها از یک جوهره ثابت و خاستگاه مشخص برخوردار نبودند. نخبگان سیاسی و فکری ایران نیز در عین سال‌ها متوجه ضعف و عقب ماندگی خود شدند. بویژه در واپسین سال‌های جنگ‌های ایران و روس و شکست‌های پیاپی ایرانیان نوعی سرخوردگی و در تعقیب آن مهار مشکلات و ارائه برنامه عملی برای حل آن تنگناها را شاهدایم. اینرا هبرد ابتدا در بین اصلاح‌گران سیاسی و سپس فکری شکل گرفت.

کانونهای روشنفکری

در بین جریان‌های مختلف فکری و سیاسی این دوره، تجدد خواهان از نمایندگان بیشتری برخوردار بودند. آنان از سوی چند کانون مهم تغذیه می‌شدند. از یک سو

تفلیس مرکز حضور انقلابیون روس بود و وبالطبع برای اشاعه افکار سیاسی و انقلابی به کانون موثری تبدیل شده بود. لذا آن محل مهد پرورش نخبگان سیاسی، فکری ایرانی نیز بود. میرزا فتحعلی آخوندزاده از جمله شاگردانی بود که این حوزه در دامان خود پرورید. دستگاه خلافت عثمانی در ضلع غربی ایران خیلی زودتر از ایران با موج مدرنیسم غرب آشنا شد و بدنبال این آشنایی دست به تلاشهای وسیع زد. آنچه بنام تنظیمات در آن دیار صورت پذیرفت نسخه‌های ناقصی از مدرنیته غرب بود. ایرانیان نه تنها از طریق روشنفکران تفلیس بلکه از سوی مدرنیتهای ترک نیز با مدرنیسم غرب آشنا شدند. روزنامه اختر از جمله تریبونهایی بود که از سوی مهاجران ایرانی منتشر و بسیاری از آنها را در عثمانی به گرد خود فرا خوانده بود. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی از جمله همین مهاجرین بودند.

نقطه دیگری که از هر حیث از اهمیت برخوردار بود، قاهره بود. تلاشهای فراگیر فرانسویها با هجوم ناپلئون به آن دیار زمینه بسط آموزه‌های غربی را در آنجا فراهم نموده بود. مراوده ایرانیان با این مرکز و بویژه نشر مجلات پرنفوذ ایرانی در آن زمینه تأثیرپذیری قشر وسیعی از نخبگان فکری و سیاسی ایرانی را از آموزه‌های غربی مطرح در آن دیار و همچنین فعل سیاسی کنشگران آن ناحیه فراهم ساخت. کلکته مرکز دیگری بود که بعلت حضور پارسیان هند در آنجا و حمایت‌های مادی و معنوی انگلیس از آنان توسط کمپانی هند شرقی توانست محیطی مناسب برای شکل‌گیری اندیشه‌های نو متناسب با روح مدرنیته غربی باشد.

از اواسط دهه سوم قرن ۲۰ م به این سو دیگر ارتباط روشنفکران ایرانی با غرب بصورت غیر مستقیم صورت نمیگرفت. بلکه آنان خود بطور مستقیم با آندسته از آرا ارتباط حاصل کردند. جمعی از ایران خود بصورت مستقیم در برلن، لندن و پاریس با آموزه‌های جدید آشنا شدند.

در سالهای منتهی به انقلاب مشروطه، روشنفکران جامعه را منحط ارزیابی کرده و آنرا محصول روح سرخورده ایرانی میدانند. انحطاط یاد شده نیز ریشه در

نابسامانیهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه دارد. آنها در این مقطع تاریخی واقعیاتی از قبیل شکست متمدن نظامی و بدنبال آن زوال اقتصادی و بی ثباتی سیاسی را مشاهده می کنند. این ارزیابی محصول نسبت سنجی آنان با قدرتمندان است. رعب در مقابل دولت های پیشرفته و تلاش برای دسترسی به پیشرفت های تکنیکی و فنی خود نیز محصول همین نسبت سنجی بود. نخبگان ایرانی در این دوره با مفهوم اصالت ترقی آشنا شدند. مفهوم ترقی و پیشرفت از مفاهیم مقدس قرن ۱۸ م به بعد بود. در تعقیب چنین تقدسی بود که دولت مدرن وضع و حال بهتری را نصیب خود کرده بود. نقطه اوج این ارزشگذاری به قرن ۱۹ م مربوط میشود که در پی اکتشافات و اختراعات علوم طبیعی حرکت طبیعی انسان نیز بسوی تکامل و ترقی ارزیابی میشد. فرض پایه ای اندیشه ترقی پذیرش سیر خطی برای ارتقای تاریخی انسان بود. تجدد نیز روی دیگر سکه ترقی بود. ایرانیان بدنبال آشنائی با پیشرفت های اروپا به این مفهوم نیز توجه داشتند. لذا اندیشه ترقی در محور تبعات و رفتار سیاسی آنان جای باز کرد. روشنفکران با الهام از پارادایم ترقی در عرصه های مختلف سیاست، اجتماع، فرهنگ و اقتصاد به اندیشه و عمل پرداختند.

تجدد که با ترقی مترادف بود خود دارای اصولی بود که تنها مورد توجه عمیق برخی از روشنفکران ایرانی قرار داشت. از جمله منظور از اخذ تمدن و یا تجدد در اندیشه میرزا ملکم خان، جوهره آن یعنی اصول ترقی بود. مفهومی که در زبان میرزا آقا خان کرمانی به واژه فرانسوی ژانرمان به معنای تغییر بکار گرفته میشد. ملکم خان ترقی ایران را در گرو عمل به اصولی میداند که آن اصول منجر به پیشرفت غرب شده است.

غایت اصلی داعیه داران امر اصلاح در این دوره نه فرهنگ سازی، بلکه دغدغه سیاسی بود. در نزد ایشان اندیشه و ادبیات وسیله ای بود که در راستای مقاصد سیاسی، اجتماعی و اعتراض به وضع موجود مورد استفاده قرار می گرفت. و از

سوی دیگر برای نیل به آرمان‌های سیاسی، اجتماعی خود درصدد بهره‌گیری از میراث فکری و اندیشه، فرهنگ و تمدن غربی بودند. آنها این دسته از آراء را در قالب‌های مختلف ادبی، سیاسی با زبان نظم و یانثر و بصورت رمان و نمایشنامه، تاریخ نویسی، اندیشه سیاسی و... جهت روشنگری جامعه وقت بکار می‌گرفتند. متجددین نه در کسوت یک روشنفکر و صاحب اندیشه بلکه بعنوان آرمان خواهان پیشرو به ترجمه و اقتباس از آرای غربی پرداختند.

از نظر این گروه ترقی عبارت بود از هر آنچه که میتوانست ما را به کاروان تمدن رهنمون سازد. گر چه مسأله اخذ تمدن جدید بصراحت در گفتارهای متجددین طرح میشد. در عین حال نوشته‌های آنها حکایت از توجه به پیش فرض اندیشه ترقی را در خود داشت. در نظر اینان، روشنفکر کسی است که بتواند متناسب با نیازهای جامعه خود، با نگاه به افق‌های دوردست، فکری بدیع، تولید نماید، لکن متجددین ایران فاقد اندیشه‌ای ممتاز بوده و بیشتر مقله می‌باشند.

ایشان بشدت تحت تاثیر بن مایه‌های اندیشگی غرب بودند. البته این تأثیر پذیری بیشتر جنبه صوری داشته و از عمق برخوردار نیست. این جریان تمدن را در اروپا خلاصه می‌کند و چون ارزشهای غربی را جهانشمول میدانند، لذا جهت برون رفت از وضعیت عقب ماندگی خود نسخه غربی اصلاح را تجویز می‌نماید. این نحوه سلوک تحت تأثیر اروپا مداری و یا اصالت غرب قرار دارد. مفروض اولیه این مفهوم اینست که تمدن جدید مغرب زمین همه آنچه را که تمدن‌های طول تاریخ داشته‌اند با هم واجد است، تمدن مدرن محصول دستاوردهای تمدن‌هایی است که یکی از پس دیگری برآمده و سپس خصلت‌های حیاتی خود را از دست داده‌اند. جریان فوق که بشدت مرعوب دستاوردهای فنی و تکنیکی دنیای غرب است، امیدی به اصلاح ساختاری از سوی ایرانیان ندارد. این تجدد زدگی سطحی و بی‌ریشه انتقاد بسیاری را برانگیخت. از جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده که خود از سرآمدان تجدد خواهی ایران و از هواخواهان مناسبات فرهنگی، سیاسی و

اجتماعی غرب است به نگاه اقتباس گرایانه و تقلید کور نسبت به غرب نگران بود. او به این نتیجه رسیده بود که غرب مدرن از هسته فکری مشخصی برخوردار است. که تنها راه برون رفت از عقب ماندگی، معرفت دقیق به آن هسته فکری است. افرادی همچون آخوند زاده نیز بر سر دیگر طیف غربگرا قرار دارند.

جریان دیگر که در مقابل دستاوردهای تکنیکی مغرب زمین واکنش نشان داد، جریان احیاگری دینی بود. سید جمال‌الدین اسدآبادی را از پیشگامان این عرصه نام می‌برند. برنامه اصلی او بازگشت به معارف اصیل اسلامی و رجوع به قرآن است. او معتقد بود، مسلمانان در طول تاریخ دچار خرافات شده‌اند و مفاهیمی غیر از اندیشه جوهری دین را وارد معرفت دینی ساخته‌اند. لذا وقت آنست که برای رهایی از وضعیت متشتت و نابسامان خرافه زدایی کرده و اسلام واقعی را بنا سازیم. با توسل به آرمانهای اصیل دینی و عمل به آنها میتوان بر عقب ماندگی مزمن در بلاد اسلامی فائق آمد. این رویکرد را بعداً در اندیشه و آرای علامه اقبال لاهوری نیز می‌یابیم. او نیز با نگاهی نقاد به مناسبات فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام بر این باور بود که با آمیزش عقل غربی با عرفان اسلامی می‌توان بر این ضعف ساختاری غلبه کرد. او امتیاز جهان اسلام را در اخلاق و معنویت او میدید و ضعف اساسی آنرا در فقدان عقلانیت مادی ارزیابی میکرد. در عوض دنیای غرب را با تمام دارایی و اقتدارش بدون کاستی نمی‌شناخت. وی ضعف ساختاری غرب را در فقدان اخلاق و معنویت خلاصه میکرد. با اینحال گفتمان مدرنیته آنچنان قدرتمند بود که این طیف نیز بی‌تأثیر از مؤلفه‌های معرفتی و جانمایه‌های فکری غرب نبوده و با مروری بر آثار این دسته تجدیدپذیر ساختن معرفت دینی بچشم می‌خورد.

نوسازی ایران از رهگذر تجدد ادبی

متجددین از همان ابتدا به نوسازی ایران می‌اندیشیدند. نوسازی ایران فرایندی

بود که از رهگذر آن مناسبات سیاسی، اجتماعی و مهمتر اقتصادی ایران به سامان میرسید. در وهله اول نخبگان سیاسی و سپس فکری ایران متوجه عقب ماندگی مزمن ایران و راه حل جهت برون رفت از آن بودند. میرزا قائم مقام فراهانی، سپهسالار و مهمتر از همه عباس میرزای ولیعهد که از نزدیک متوجه ضعف‌های ساختاری ایران شده بودند درصدد برآمدند با همکاری نخبگان سیاسی و فکری و گروه مشاوران خود بر این ضعف‌ها فائق آیند. لذا این دسته از سیاسیون که فاصله ایران را با کشورهای قدرتمند در ضعف نظامی، صنعتی و اقتصادی میدیدند، بیش از هر چیزی به نوسازی سازمانی، اداری و نظامی می‌اندیشیدند، گرچه در مرحله عمل نیز در این زمینه به توفیقاتی نائل آمدند.

در خصوص پرسش نوسازی ایرانی در این مقطع برخی به نوسازی فرهنگی و ادبی اشاره داشتند. در نزد این طیف، نوسازی در ساختارهای سخت‌افزاری جامعه خود منوط به نوسازی ابتدایی در عرصه نرم‌افزار بود. در واقع در نگاه این گروه هر گونه تحول و ترقی در امور اقتصادی و نظامی بر بستر فرهنگ صورت می‌پذیرد، فلذا بدون توجه به ساختار فرهنگ و ادب هر تلاش دیگر منجر به موفقیت نخواهد شد. بنابراین گروه متجددان فرهنگی، تغییر در ساختارهای ادبی و فرهنگی را بر هر امر دیگر از جمله تغییر در مناسبات اداری، سیاسی و اقتصادی مقدم می‌دانستند. میرزا فتحعلی آخوندزاده، طالبوف، زین العابدین مراغه‌ای از پیشروان نسل اول نوسازی فرهنگی در ایران محسوب میشوند. در مراحل بعد گفتمان ترقی که بیشتر به دوره رضاشاه مربوط میشود با نسلی محافظه کار روبرو می‌شویم که بیش از هر چیز به تغییر و تحول در ساختار فرهنگی و ادبی جامعه و البته از رهگذر ارتقای فرهنگ عمومی می‌اندیشد. نسل دوم از این گروه را بیشتر محمد علی فروغی، ملک الشعراي بهار، محمد علی جمالزاده و قبل‌تر از آن دهخدا تشکیل می‌دهند.

در اینکه چرا نوسازی ساختاری ایران پیش از هر چیز به وجه فرهنگی توجه دارد، میتوان پاسخهای متفاوتی ارائه داد. برخی این توجه ویژه را زیر تأثیر

فعالیت‌های شرق‌شناسی درگستره تاریخ و ادبیات ایران می‌دانند. این پاسخ معتقد است که شاگردان وطنی شرق‌شناسان در ادامه تلاش معلمان خود نگاه به ادب و فرهنگ را به سایر عرصه‌ها ترجیح می‌دهند. شاید دلیل دیگر آن باشد که مدرنیست‌ها عمدتاً از طبقه ادبا برخاسته بودند، بنابراین متناسب با فعالیت‌های حرفه‌ای خود مدرنیسم را در عرصه ادب وارد ساختند. از سوی دیگر توجه به عوام و تفاهم با آنان نیاز به زبانی جدید را ضرورت می‌بخشید.

در واقع بیش از هر تغییری، تغییر در ساخت ادبی آن دوره برای فهم بهتر مردم از آرمانهای مدرنیستی ضروری بنظر میرسید.

تحول ادبی در ابتدای راه خود در حیطه خط و زبان نمود پیدا کرد. متجددین ضعف ساختاری ایران را در خط و زبان آن ارزیابی کردند. لذا بیش از هر امر دیگر به پیرایش خط و زبان فارسی چشم دوخته بودند. آخوندزاده از پیشتازان این موضوع بود. او در رساله الفبای جدید و مکتوبات، پس از بحث مفصلی علت خرابی ایران را رسم الخط آن می‌داند. او اجبار به آموزش عمومی و تأسیس مراکز جدید علمی با رواج سکولار و تبدیل رسم الخط قدیم به خطی جدید که با الف بای «اهل یورپا» برابری کند را در این راستا تجویز می‌نماید.

میرزا ملکم خان پدر معنوی جریان فوق و سایر پیشگامان تجدد، هر تحول دیگر در ایران را مستلزم تحول در زبان فارسی و نقد سنت ادبی ایران - چه در عرصه نثر و چه نظم - می‌دانند. پیرایشگری زبان فارسی از واژه‌های عربی، محوری‌ترین اقدام در این راستاست.

ادبیات ایران در دوران انقلاب مشروطیت بشدت زیر تأثیر تحولات اجتماعی، سیاسی است. این تحولات به نوبه خود ریشه در رفت و آمد نخبگان سیاسی و فکری جامعه ایران به غرب از قبیل سیاحان، بازرگانان، دیپلمات‌ها، دانشجویان و از سوی دیگر آمد و شد اتباع مغرب زمین به ایران، بویژه در ساحت ایران‌شناسی و یا شرق‌شناسی است. فعالیت‌های شرق‌شناسی در سال‌های ابتدایی قرن ۱۹ م به بعد

در ارزیابی ایرانیان نسبت به خود و نسبت سنجی با کشورهای قدرتمند غربی تأثیرات شگرفی بر جای گذاشته آنان نه تنها به ضعف‌های ساختاری خود واقف شدند، بلکه بدنبال رعب در مقابل توانمندیهای علمی و تکنیکی مغرب زمین، تسلیم بی‌چون و چرا در برابر آموزه‌های فلسفی و فکری غرب مدرن را پذیرفتند. ایرانیان برای جبران ضعف دست بکار ایجاد مؤسسات تمدنی جدید، مراکز علمی و فرهنگی مدرن و ترجمه و آموزش آرای آنان شدند.

همانگونه که انقلابیون صدر مشروطه از انقلاب فرانسه الهام گرفتند. نخبگان فکری نیز با تأسی از آثار فرهنگی، ادبی و هنری مغرب زمین به نوآوری‌هایی در این عرصه مبادرت ورزیدند. در همین دوره آنان دست بکار تحقیقات ادبی تاریخ‌نگاری به سبک جدید، نوشتن رمان و نمایشنامه و دیگر آثار ادبی البته به شیوه مدرن شدند. ادبیاتی که تقریباً حال و هوای آثار متجددین عصر مشروطه را داشت، ابتدا از سوی نخبگان و متجددین سیاسی از قبیل میرزا قائم مقام فراهانی، سپهسالار، عباس میرزا در صفحات ادبی ایران جای باز کرد. بتدریج ادبایی که متأثر از تحولات سیاسی، اجتماعی زمانه بودند، جهت بیدارگری جامعه سعی کردند بعنوان ابزاری از آن استفاده کنند. آثار منشور و منظوم این گروه بیشتر در وصف وطن، میهن، آزادی، استبداد، استعمار، قانون خواهی و سایر مضامین سیاسی، اجتماعی عصر بود. گر چه برخی نیز بی‌اعتنا به این دسته از مسایل همچنان شیوه سنتی اسلاف خود را می‌پیمودند. این گروه یا ندایی از تحولات به گوششان نرسید و یا نخواستند به آن گوش کنند. ولی در مجموع جامعه ادبی از امواج این تحولات بدور نبود.

ویژگی مهم ادبیات جدید در این دوره استفاده از زبان محاوره‌ای و ساده برای ارتباط فکری با توده‌های مردم بود. نثر گذشته منشیانه و رسمی و به تعبیر بهتر درباری بود. بنابراین بسیار پرتکلف می‌نمود و کارآمدی آن در حد خواص بود. چنین نثری پاسخگوی نیازهای روز متجددین و عوام نبود. بنابراین شرایط زمانه نیاز به ادبیاتی فراگیر و همه فهم را ضروری میساخت. شعر نیز شرایط نسبتاً اینچنینی

داشت. در زمینه نظم نیز شعرای گذشته به گونه‌ای عمل می‌نمودند که شعرای جدید از آن روی بر تافتند. برخی بشدت مسیر گذشتگان را مورد نقد قرار داده و حتی دیگران را از آن بر حذر داشتند. در شعر گذشته شاعر به ستایش شاه و دربار و شاهزادگان و تصویرگری مجالس طرب و جنگ‌ها و هر مسأله‌ای مربوط به رأس هرم قدرت مبادرت می‌ورزید و هیچگاه به قاعده نمی‌آمد. در دوره اخیر نگاه شاعر به حوادث اجتماعی و مشکلات و گرفتاری‌های عامه و ارائه گریزگاهی برای رفع آن مصائب بود. اینبار موضوع شعر فقر و تنگدستی توده‌ها بود. بهمین دلیل شاهد بکارگیری مضامینی شبیه به آنچه در نثر آمده بود در ساحت شعر می‌باشیم. به این مناسبت امروزه از شعر عصر مشروطه به شعر واقع‌گرا نام برده میشود.

اصولاً نثر فارسی تا سال‌های حکومت صفویان از خصائص فوق‌برخوردار بود. این نثر را رسمی یا حکومتی می‌نامند که بسیار پر تکلف و صرفاً برای خواص بود. از این دوره به بعد است که بتدریج شاهد مردمی شدن ادب و هنر می‌شویم. این نثر منشیانه قائم مقام فراهانی و مجدالملک سینکی در نیمه‌های قرن ۱۳ هـ بود که سادگی و روانی را وارد نثر جدید کرد. و سپس انقلاب مشروطه بود که ضرورت بکارگیری نثری همه‌فهم و فراگیر را به انقلابیون و ادبا گوشزد کرد. سینکی خود در عین حال در زمره متجددین قرار نمی‌گیرد. او کسی است که اروپا رفتگان ایرانی را به شتر مرغ‌هایی تشبیه می‌کند که در هنگام ورود به ایران در پی استخفاف ملت و تغییر دولت‌اند.

درست قبل از انقلاب مشروطه نظریه پردازان سیاسی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم خان به نظریه سازی در عرصه ادب و فرهنگ نیز پرداختند. گرچه این نظریه سازی نیز بسان نظریه پردازان سیاسی آنها سطحی و تقلیدی بنظر میرسید. با آنکه در بین متجددین آخوندزاده از عمق نسبتاً بیشتری برخوردار بود و از بن مایه‌های اندیشگی مغرب زمین اطلاعات بیشتری داشت. نواندیشان صدر مشروطه به جایگزین ساختن شیوه‌های جدیدی نثری و همچنین

تغییر و تحول در عرصه نظم را در آثارشان گوشزد کرده بودند. آنان حتی در باب خط و زبان هم بیش از این پیش رفته بودند. ولی این دهخدا بود که زبان عامیانه و طنز را وارد ادب فارسی کرد. و این جمالزاده بود که ضرورت تنوع در ساخت ادبیات ایران را بعنوان ترقی ایران و رمز برون رفت از عقب ماندگی آن از جاده تمدن دانست و خواهان «دموکراسی ادبی» شد.

تأثیر مطالعات شرق‌شناسی بر فرایند فوق

از حدود قرن ۱۹ م به بعد غرب مدرن برای نیل به آرمان‌های گسترش طلبانه خود اقدام به احداث تأسیسات امپریالیستی با عنوان شرق‌شناسی و اجزائی همچون اسلام‌شناسی، ایران‌شناسی، هنرشناسی، چین‌شناسی و... کرد. فرهنگ جدید شرقی‌ها منبعث از ساختار فرهنگی است که این کانونها را برای آن ساخته و پرداخته است. این نهادها با تلاش چندین دهه مشرق‌شناسان شکل گرفت و شئون مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... این جوامع را تحت تأثیر خود قرار داد.

مطالعات خاورشناسی بدنبال ارتباطاتی صورت گرفت که از چند سده قبل بین شرق و غرب صورت پذیرفته بود. این ارتباط در وهله اول با جهانگردی و تجارت غربیان آغاز گردید. بدنبال آن سفرنامه نویسی باب شد.

جهانگردان که بیشتر از مبلغین مذهبی و تبشیری، دیپلمات‌ها و دریانوردان و تجار بودند در ابتدا خاطرات خود را در قالب سفرنامه می‌نوشتند. آنان سپس به نگارش شرایط و ویژگی‌های اقلیمی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی، روحی و روانی جوامع شرقی روی آوردند.

متأسفانه شرق‌شناسی غربیان از همان ابتدا حاوی این پیش‌داوری ضمنی بود که غرب نقطه آخر خط تکامل تاریخ است و دیگر تمدن‌های بشری باید توسط مطالعات علمی شرق‌شناسان مورد تحقیق قرار گیرند. و از رهگذر همین تحقیق

معنای خاصی از شرق بدست می دهند. در واقع آنها شرق را کشف نمی کنند، بلکه خلق میکنند. باین صورت شرقی موجودی است مستبد، ضد عقل، عقب افتاده، احساسی، عاطفی که از این پس باید به غرب اقتدا کند. این اقتدانه تنها در حوزه فن و تخصص و تکنیک، بلکه بلحاظ فرهنگ نیز مدخلیت دارد.

طرح جهانشمولی غرب بویژه در حوزه اندیشه و فرهنگ بتدریج از سوی شاگردان وطنی شرق شناسی پذیرفته شد. عیسی صدیق وزیر معارف رضا شاه در خاطرات خود از احساس حقارت و زیونی خود در مقابل انگلیسی ها سخن میگوید. او متذکر میشود که اروپائیان با علوم و صنایعی که سبب و وسیله تسلط آنها بر آسیا بود به نظر فوق بشر می نمودند. چنین نگاهی بین طرفین به نخستین آگاهی تئوریک ایرانیان از آموزه های مغرب زمین منجر شد. با مستحیل شدن روشنفکران ایرانی در این آراء آنان خود نقش خاورشناسان اروپا را بعهدہ گرفتند و سعی کردند راه آنان را در سرزمین مادری خود ادامه دهند. گرچه عکس العمل ایرانیان بیشتر جنبه احساسی و صوری داشت و از سر انفعال در مقابل هیمنه تکنیکی دنیای غرب صورت گرفت و بنابراین از عمق لازم برخوردار نبود.

ایرانیان برای اولین بار شیوه تحقیق انتقادی را از خاورشناسان آموختند. اروپائیان در طول قرن ۱۹ مشغول تحقیق در زمینه متون فارسی و عربی بودند. تحقیقات ادبی یکصد ساله اخیر عمدتاً با الهام از شیوه مستشرقان صورت پذیرفته است.

در همین زمان برای نخستین بار با رمانهای غربی آشنا شدند. آنها با ترجمه آن دسته از رمانها که هیچگاه در تاریخ ایران سابقه نداشت به این نحوه از فعالیت ادبی اقبال نمودند. متجددین ایران نه تنها با این نمونه ادبی آشنا شدند بلکه به تعریفی که غربی ها از شرق میدادند نیز شناخت پیدا کرده و آنرا درونی کردند. برای مثال میرزا حبیب اصفهانی روشنفکر عصر قاجار رمان «حاجی بابای اصفهانی» را به فارسی ترجمه کرد. در این کتاب شاهد نگاه بدبینانه جیمز موریه فرانسوی الاصل و تبعه

انگلیسی نسبت به اوضاع ایران و روحیه ایرانیان هستیم. این نگاه زیر مجموعه تصویرسازی خاورشناسان از شرقی و شرق و از جمله ایران است.

نمونه ادبیات جدید در عصر مشروطه

درست قبل از انقلاب مشروطه با متجددین آزادیخواهی برمیخوریم که زیر تاثیر آموزه‌های غرب دست به تألیف آثاری در راستای نقد مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگ ایران و از سویی پاسخگویی به پرسش عقب ماندگی آن میباشند. از جمله باید از «میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی» از مؤثرین انقلاب مشروطیت نام برد. تالیفات مهم او عبارتند از: سفینه طالبی یا کتاب احمد، رساله هیئت جدید، سالک المحسنین، مسائل الحیات، ایضاحات در خصوص آزادی، سیاست طالبی و اشعار و مقالات.

او در کتاب احمد، که احمد قهرمان داستان فرزند ذهنی اوست، به طرح سوالات بسیار ساده و در عین حال پیچیده و حساس از اوضاع ایران پرداخته و احمد از پدر در مورد عقب ماندگی ایران و پیشرفت اروپائیان می‌پرسد. وی در فرازهای بسیاری در صدد است به نقد آداب و رسوم ایرانی که گاهی با خرافات توأم است بپردازد و به فرزند که شدیداً مسحور فن و صناعات اروپایی است علوم تجربی و اجتماعی آموخته و از سوی دیگر حس میهن دوستی را در او ایجاد کند. طالبوف در سالک المحسنین که با الهام از کتاب «تسلی سفر» یا آخرین روزهای یک فیلسوف که توسط «پیر همفری دیوی» در سال ۱۸۳۰ م نوشت نیز به نوعی آرای اصلاح طلبانه خود را تجلی داد.

«زین العابدین مراغه‌ای» سیاحتنامه ابراهیم بیک را به تقلید از رمانهای انتقادی اروپا و با الهام از کتاب احمد «طالبوف» نوشت. او در این کتاب از وضع فرهنگ حاکم بر ایران احساس ناراحتی می‌کند و به بهانه مبارزه با خرافه با آن به مقابله برمیخیزد. او با قلمی تند و بی‌پروا به کلیت حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی

ایرانی می‌تازد.

«سیاحت نامه ابراهیم بیک» همچون سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تالیف جیمز موریه و مسالک المحسنین طالبوف در قالب سفرنامه نوشته شد. هدف نویسندگان فوق ارائه تصویری از اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی روزگار خود و نقد آن جهت بهبود اوضاع بود. که البته زیر تأثیر شدید آثار شرق شناسان تالیف یافتند. گرچه نمیتوان از اغراض سیاسی نویسنده «حاجی بابای اصفهانی» در گذشت. بنابراین پیش از آنکه این دسته از آثار وسیله سرگرمی و تفریح برای خواننده خود باشند، وسیله‌ای انتقادی در برخورد با شرائط زمان خود بودند که بر آثار روشنفکران بعد از خود و فضای سیاسی، فرهنگی دوره‌های بعد تأثیر وافر داشتند. «میرزا فتحعلی آخوندزاده» از جمله سرآمدان نواندیش این عصر است. تفاوت او با بسیاری از همقطاران خود در اینست که هیچگاه همچون ملکم خان در لفافه سخن نمی‌گوید. او انتقادات خود به شئون مختلف جامعه ایران را به صراحت بیان می‌کند. او حتی نظریات خویش را در باب اسلام و کلیت ادیان مطرح می‌سازد. رساله مکتوبات کمال الدوله او شامل طرح بسیاری از آرای اوست. وی که سالها در قفقاز زندگی می‌کرد با آشنایی از آثار انقلابیون روس و عثمانی در مقطعی از تاریخ که تفلیس مرکز فکری مهمی بود بسربرد و با الهام از آثار آنان با زبانی تند و نیش دار مناسبات مختلف دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران را به چالش گرفت. او با تأثیرپذیری از شرق شناسان، ایران را استبداد زده نامید و کمر به نابودی استبداد بست. «آخوندزاده» آغازگر ادبیات نمایشی ایران است. کتاب تمثیلات وی حاوی نمایشنامه‌های بصورت کمدی انتقادی است. شش نمایشنامه و یک داستان محتوای کتاب را تشکیل می‌دهند. نمایشنامه‌های «حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر»، «حکایت خرس قولدور باسان» یا «دزد افکن» «حکایت مسیو ژردان» «حکیم نباتات مستعلی شاه مشهور به جادوگر»، «حکایت وزیرخان لنکران» یا «شراب»، «حکایت مرد خسیس» یا «حاجی قره» «حکایت وکلای مرافعه تبریز» و

«داستان یوسف شاه سراج» یا «ستارگان فریب خورده». که بازسازی قسمت‌های از کتاب تاریخ عالم آرای عباسی «اسکندربیک» می‌باشد. وی در این مجموعه نمایشنامه‌ها که سابقه‌ای از آنرا در ایران نمی‌یابیم درصدد است که با فقر و فاقه، خرافات زدگی و تحجر دینی، ضعف سیاسی جامعه، استبداد ورزی حکام و البته با توسل به اندیشه ترقی مبارزه کند.

در تاریخ نمایشنامه نویسی در ایران، پس از «آخوند زاده» از «میرزا آقا تبریزی» نام می‌برند. او در پنج نمایشنامه خود درصدد است به فساد فراگیر در جامعه قاجاریه بپردازد. در همین راستا باید از «میرزا احمد خان کمال الوزراء محمودی»، (میرزا احمد محمودی) و «مؤید الممالک فکری ارشاد» نیز نام برد. آثار ایشان نیز به نمایش ارزشهای غربی توسط شخصیتی فرضی که از اروپا برگشته است می‌پردازد. بدنبال انقلاب مشروطه تمایل طبقه خاصی از ایرانیان از جمله شاه و دربار و طبقات مرفه و شهرنشین به نمایشنامه‌ها بیشتر شد. در این دوره بیشتر آثار شکسپیر و سایر نویسندگان طراز اول اروپایی که توسط ایرانیان ترجمه میشد به روی صحنه می‌آمد. اگر چه مسلمانان در همان سال‌های ابتدائی روی خوش به این نحوه هنری نشان نمیدادند، با اینحال هنرپیشگان غیر ایرانی و سپس ایرانی غیر مسلمان به آن همت نمودند.

از جمله سرآمدان روشنفکری این دوره که همواره نام او را در کنار «آخوند زاده» می‌آورند، «میرزا آقاخان کرمانی» است. «جنگ هفتاد و دو ملت»، «رضوان»، «انشاءالله و ماشاله»، «نامه باستان» و «آینه سکندری» از آثار عمده اوست. تألیف مهم او «هشت بهشت» در شرح عقاید ازلیان از فرقه بابیه و علل آن تجزیه بابیه به ازلی و بهایی و فلسفه مذهب باب است. او داماد صبح ازل و منتسب به فرقه ازلی است و شدیداً تحت تأثیر آرای شرق‌شناسی معروف اروپائی ارنست رنان می‌باشد. وبالهام از آثار او و سایر خاورشناسان به نقد مناسبات اجتماعی، سیاسی و دینی ایران می‌پردازد.

در بین نواندیشان این دوره آخوندزاده از چندین نظر مهمتر بنظر میرسد. اول آنکه او با صراحت تمام عقاید خود را ابراز می‌نماید. برای یک محقق، شناسائی وی با این خصیلت ویژه سهل‌تر از بررسی آراء و احوالات امثال ملک‌خان است که بقول خودش در لفافه سخن می‌گوید. دوم مقام و شأن آخوندزاده در آثار اوست. او نخستین نمایشنامه‌نویس ایران و آسیاست. سوم بدلیل آنکه بیش از سایر متجددین بن مایه‌های فکری غرب را شناخته است. فلذا به سطحی اندیشی آنها خرده می‌گیرد. چهارم آنکه در عرصه‌های مختلف فلسفه، سیاست، ادب، اجتماع و اقتصاد ورود پیدا می‌کند.

آخوندزاده در سالهائی در قفقاز بسر میبرد که تفلیس از مرکزیت مهمی در عرصه فکر و اندیشه آزادیخواهی برخوردار بود در آن مقطع زمانی روسیه در حد واسط سنت و تجدد قرار داشت. ضعف و نابسامانی جامعه بویژه در عرصه صناعات و فنون حتی تزار و اطرافیان او را به تعمق به داشته‌های دنیای متجدد اروپایی و دستاوردهای ناشی از تجدد، وا داشته بود. آنها ایده آل خود را در اروپایی شدن روسیه می‌دیدند. لذا زمینه‌هایی برای متجددین در عرصه‌های مختلف از جمله ادبیات پدید آمد و انقلابیون روس را به تلاش وا داشت. آخوندزاده در چنین فضایی و در کنار اندیشمندانی از این دست پرورش یافت. از جمله او از دکابریست‌های انقلابی بسیار الهام گرفت. وی عمیقاً تحت تاثیر حکما و فلاسفه عصر روشنایی به بعد در اروپا و آثار آنان بود. او با پدیده‌هایی همچون فرم مسیحی، نهضت رنسانس، انقلاب کبیر فرانسه آشنا شد. از سویی به فلسفه تحصیلی غرب و آثار حکمای طبیعی مسلک آگاهی یافت و از همه مهمتر ولتر، رنان، جان استوارت میل، سیسموندی و فلاسفه‌ای از همین دست را شناسائی کرد. این مجموعه معارف در کل ذهنیتی را برای او به‌مراه آورد که سعی کرد آنها در قالب ادبیات حاکم وقت که همانا نمایشنامه‌نویسی بود، ریخته و آرای سیاسی، اجتماعی خود را به منصفه ظهور رساند. گرچه او در ابتدا مترجم آثار اروپایی بود

ولی بتدریج خود به خلق آثاری در همین زمینه پرداخت که چون به زبان ترکی و محلی بود حتی بروی صحنه رفت «کرتیکای» مورد نظر در اروپا زمینه‌های عیب جوئی، تمسخر و انتقاد را در وی تشدید کرد. او این مفهوم را عمدتاً در راستای اسلام ستیزی بکار گرفت. از نظر او اسلام یعنی خرافات و مسئولیت فرد را در خرافات زدایی می‌دانست. او که ایده‌آل خود را در حاکمیت ارزشهای غربی می‌دید، بستر لازم برای تحقق این دسته از ارزشها را در محو و هدم ارزش‌های دینی و سنتی جامعه قفقاز و ایران می‌دید. لذا بخش وسیعی از آثار او مربوط به همین امر می‌شود. بجز رساله‌های خود از قبیل رساله مکتوبات کمال الدوله در نمایشنامه‌های خود بشدت دیانت جامعه دینی اعم از خرد دین، نمایندگان آن و رسومات حاکم بر جامعه دینی می‌تازد. او در عین حال نابسامانی جامعه وقت از قبیل حاکمیت استبداد، شرایط وخیم اجتماعی و اقتصادی، نادانی و جهل مردم را در همین دین جستجو می‌نماید. او قبل از هر چیز سعی دارد با گردآوری برخی خصائل و صفات زشت مردم چهره‌ای تیره و تار از جامعه ارائه دهد و در تعقیب آن به تجویز دست زند. تجویز او در ابتدا ستیز با دین و در نهایت حاکمیت ارزش‌های دنیای مدرن است او در طول نمایشنامه‌های ادبی خود این دو را در نقطه مقابل هم گذاشته و با نقد یکی و گرامی داشت دیگری ذهنیتی مرعوب و از سویی اروپا زده برای مخاطب خود به‌مراه می‌آورد.

آخوندزاده بنیاد چنین برنامه‌ای را در اولین نمایشنامه خود با عنوان «ابراهیم خلیل کیمیاگر» ریخت هدف او در این نمایشنامه بیش از هر چیز مبارزه با علوم غریبه و خرافات حاکم بر جامعه وقت بود که آنرا بی‌ارتباط با دین نمیدانست. بتدریج او در سایر نمایشنامه‌ها انگیزه‌های ضد دینی خود را بصراحت به نمایش گذاشت. وی در نمایشنامه‌های خود در ارائه تصویر خرافات غلو می‌کند و گزارش‌های نادرستی از جامعه خود ترسیم میکند. این افراط‌گری در ذهنیت و قلم او ریشه در تعالیم منورالفکران بورژوازی غرب دارد. منورالفکران غرب همواره دین

و کارکرد روحانیت مسیحی کاتولیک را به تمسخر می‌گرفتند. آنان شیوه‌های بکار گرفته شده از سوی پاپ‌ها، کاردینال‌ها و اسقف‌های دوره قرون وسطی به بعد را مورد نقد جدی و استهزاء قرار دادند. چنین راهکاری نصب العین آخوند زاده بود. به همین سبب او از نوعی رفرم اسلامی سخن میراند. او در ابتدای رساله مکتوبات برخی از مفاهیم غربی را که برایش مهم بنظر می‌رسد برشمرد و بصورت خلاصه توصیفی از آنها بدست داد. از جمله از مفهوم پروتستانیسیم اسلامی نام برد. این خود نشانگر آرای او از پروتستانیسیم غرب بود که البته بدون توجه به عوامل بوم شناختی و بسترهای لازم برای رویش چنین پدیده‌ای در کشورهای اسلامی از جمله ایران خواهان پروتستانیسیمی شد که با اسلام صورت پذیرد. به تعبیری اگر غرب پروتستانیسیمی را در حوزه مسیحیت کاتولیک صورت داد، در اسلام نیز باید نوعی پروتست صورت گیرد و همانگونه که پروتستانتیسیم غربی مسببات رشد و ترقی آن دیار را فراهم ساخت، اینچنین پروتستانتیسیمی در حوزه اسلام نیز به ترقی و تجدد در اسلام منتهی شود. چنین تفسیری در نزد آخوند زاده حکایت از نگاه صوری و سطحی او به پدیده‌ای است که بعدها پس از چند سده همراه با پدیده‌های دیگر و آراء فلاسفه و اندیشمندان حوزه اجتماع و سیاست به بار نشست و حاصل آن مدرنیسم غرب بود. او مدرنیزاسیون - مطلوب خود را - مترادف بامدرنیسم و پروتستانیسیم میداند.

در نزد پروتستانهای اولیه همچون لوتر و کالون عمل به شریعت مهم بود. بلکه آنها خود را در مقابل شریعت گریزی می‌دیدند، لذا بر آن بودند که شریعت مسیح را احیاء نمایند. البته آنها این امر را با نگاهی زمینی صورت دادند و بقول ماکس وبر اتخاذ «شغل دنیوی عقلانی» را بمثابه همان شریعت گرفتند. منظور آنکه آنها علیه خدا و یا دین خدا مقابله نکردند بلکه میخواستند برای خدا و دین مسیحیت، ارباب کلیسا را که ضد دیانت می‌دانستند خلع ید کنند. آنها علیه پاپ قیام کردند و نه علیه خدا. حال آنکه آخوندزاده پس از گذشت چندین نسل سالهای در اوج حاکمیت

مدرنیسم، چنین پنداشته است که پروتستانیسم یعنی حذف دیانت. چنین نگاهی در آثار آخوندزاده حکایت از عدم شناخت او از زمینه‌های فرهنگی و مبانی معرفتی جامعه و تاریخ ایران است. همین غفلت سبب شده است که او برای حل مشکلات اجتماعی ایران دست به دامن غرب شود. وبدینگونه راه حل را در حوزه ادبیات میجوید. و همچون ادبای انقلابی روس ادبیات را در خدمت دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خویش قرار می‌دهد. اراده او بر آنست که از رهگذر آثار ادبی خویش اصلاحات مورد نظر خود را در عرصه‌های مختلف تحقق بخشد. او در ابتدا به اصلاحات در ساحت ادبیات چشم می‌دوزد. و قبل از هر چیز به تغییر الفبا سفارش می‌کند. هدف نهائی او از اصلاح الفبا و زبان قطع ارتباط با فرهنگ بومی و سنتی ایران و زمینه بیشتر برای پذیرش فرهنگ غرب است. او این راهکار را نیز از نخبگان سیاسی و فکری روس فراگرفت. او علت عقب ماندگی ایران را در وهله نخست رعایت الفبای اسلامی میدانند.

ادبیات انتقادی سیاسی کمی پیش از انقلاب مشروطه با آثار آخوندزاده و دیگرانی همچون میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، حاج زین العابدین مراغه‌ای، طالبوف در جهت روشنگری جامعه وقت پا به منصفه ظهور گذاشت. در این ادبیات استبداد حاکم نقد شده و از آزادی، قانون و وطن تعریف و تمجید شد و در مجموع شیوه نوینی را در عرصه ادبیات پی ریخت. این شیوه هم در صورت وهم در مضمون و محتوا اثر گذاشت. ادبیات جدید آنگاه سهم بسیار بزرگی را در روشنگری جامعه بعهده گرفت. و در عین حال به آهنگ تجدیدطلبی در ایران دامن زد به گونه‌ای که میتوان بی اغراق تأکید کرد که متجددین دهه‌های بعد نیز بشدت زیر تأثیر آنان قرار دارند.

نتیجه:

نخستین آگاهی تئوریک ایرانی از آموزه‌های مغرب زمین در دهه ۱۹ م یا ۱۳ هـ

صورت پذیرفت، این آموزه در عین حال ملهم از آرای اوریانتالیستی بود. با مستحیل شدن روشنفکران ایرانی در این آرا به تدریج آنان خود نقش شرق شناسان اروپا را بعهدہ گرفته و سعی کردند راه آنان را در سرزمین مادری خود ادامه دهند. از آن نظر که عکس العمل ایرانیان بیشتر جنبه احساسی و صوری داشت و از سر انفعال و رعب در مقابل هیمنه تکنیکی دنیای غرب صورت پذیرفت، لذا از عمق لازم برخوردار نبود. آنان احساس عقب ماندگی می کردند و جهت جبران آن در عرصه های مختلف دست به تلاش زدند. تلاش عمده ایشان در ابتدا بیشتر در حوزه فرهنگ رخ نمود. از اینرو در وهله اول بخش قابل توجهی از ادبا را به خود مشغول داشت. ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی محصول چنین فضایی بود که بعدها در دوره رضا شاه بعنوان ایدئولوژی رسمی نظام از سوی تئوریسین هایی همچون محمود افشار تئوریزه شد و از سوی شاه و دربار به ساحت عمل پیوست. مناسبات فرهنگی این دوره عمدتاً متأثر از آرای بود که از سوی شرق شناسان غرب و گروه هایی همچون پارسیان هند تحقق یافته بود. جوهره این فرهنگ را در تاریخ نویسی، رمان، شعر، نثر و سایر حوزه های ادب ادبیات نمایشی مشاهده می کنیم. تأسیسات برآمده از روح مدرنیسم غرب در این دوره نیز با الهام از چنین رویکردی تأسیس یافت. نهادهای تمدنی مدرن از جمله دانشسرای عالی، دانشگاه، سازمان پرورش افکار، انجمن آثار ملی، سازمان پیشاهنگی، فرهنگستان،... از جمله این تأسیسات و در خدمت این فرهنگ است. از آن نظر که این فرهنگ جوشیده از متن اجتماع نیست و نسبتی با توده ها برقرار نمی سازد، لذت بسیار سطحی و شکننده و میراست و با سقوط رژیم سیاسی نیز دستخوش تخریب می گردد و فضای گفتمانی جامعه تغییر می کند.

این مقاله برگرفته از مرحله اول طرح پژوهشی «ابتدال سیاسی در ادبیات مشروطه» می باشد.

منابع:

- ۱- آبادیان، حسین، رسولزاده، فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۲.
- ۲- آجودانی، ماشاالله، یا مرگ یا تجدد، تهران: اختران ۱۳۸۲.
- ۳- آشوری، داریوش، ایران‌شناسی چیست؟ تهران: آگاه، ۱۳۵۱.
- ۴- اصیل، حجت‌ال... گردآوری و مقدمه، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- ۵- افشار، ایرج، زیرنظر مقالات تقی‌زاده، ج ۴، بی‌جا، بی‌تا.
- ۶- افشار یزدی، محمود، گنجینه مقالات، جلد اول، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۶۸.
- ۷- ایران باستان، «ما چرا برتریم» ش ۳۵، ۲۳ مهر، ۱۳۱۲.
- ۸- ایران‌نامه، پائیز ۱۳۷۳، شماره ۴، بنیاد مطالعات ایران، ایالات متحده آمریکا.
- ۹- تقی‌زاده، سید حسن، اخذ تمدن خارجی، تهران: فردوس، ۱۳۷۹.
- ۱۰- حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
- ۱۱- داوری اردکانی، رضا، درباره غرب، تهران: هرمس، ۱۳۷۹.
- ۱۲- صدیق، عیسی، یادگار عمر، جلد اول، چاپ سوم، بی‌جا، ۱۳۵۹.
- ۱۳- فوران، جان، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه، احمد تدین، تهران، سال ۱۳۷۷.

